

جبری بودن جرم و کیفر

موضوع مسئولیت (۱) فرد به لحاظ اعمالی که انجام میدهد و یا عدم مسئولیت (۲) وی چه در فلسفه چه در حقوق و چه در اشعار و ادبیات طرح و در آن باره نظرها داده شده است.

فلسفه در حکمت شرق و فلسفه ایران، موضوع بعنوان «جبر و اختیار» که بجای جبر

«قضا» و بجای اختیار «قدر» بر وزن بشر و «تفویض» هم آمده مورد بحث قرار گرفته. بررسی موضوع مجال مستوفی میخواید و چشم اندازی به اختلاف «شاعره و معتزله» و بحث در «قضا و قدر» نشان میدهد که قرن‌ها این رشته سردراز داشته و هنوز هم بحث ادامه دارد.

اما بالاخره حکمای استدلالی و معتدل مذهب «عدل» را که حاکی از «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» است اختیار کرده‌اند، گو اینکه بمقیده جبری‌ها در این اختیار مجبور بوده‌اند.

ملخص «مذهب عدل» آنکه اعمالی تحت اختیار و اراده انسان است و اعمالی دیگر نیست.

در این باره علامه حلی متوفی ۷۲۶ ق. میگوید:

«اما الامامیه و المعتزله فانهم قسموا الافعال الى ما يتعلق بقصودنا و دواعينا و ارادتنا و اختياراتنا كحجر كتنا الاختيارية الصادرة عنا كالحركة يمّنة ويسرة و الى ما يتعلق بقصودنا و دواعينا كالاشياء التي يفعلها الله فينا من الالوان و الحركة النمو و التنفيذ و حركة القبض و غير

ذلك وهو مذهب الحكماء والحق انا نعلم بالضرورة وانا فاعلون ويدل عليه العقل والنقل،
 برای بحث در این مسئله کتابهای زیادی به فارسی و عربی تألیف شده که علامه شیخ
 آقا بزرگ تهرانی در تألیف مستغنی از توصیف «الذریعه الی تصانیف الشیعه» بیست و یک
 تألیف مستقل را که علمای شیعی نوشته اند اسم برده که اقدم آنها «انقاذ البشر من الجبر والقدر»
 تألیف سید مرتضی مقوفی ۴۳۶ ق. است.

حقوق

از نظر فلسفه حقوق جزا و استدلال در عدلیت و حقانیت «مجازات» مسئله

«مجبور» یا «مختار» بودن فرد بحث شده است.

طرفداران عقیده جبر (۱) که اصل اختیار و اراده را نفی میکنند، میگویند که چون
 افراد در ارتکاب جرم از خود اراده و اختیار ندارند و مسئولیت فرع بر اراده و آزادی در عمل
 است لذا نباید آنها را مجازات کرد چه عنصر اولی و اصلی بزه اراده انجام آنست، چنانکه
 چون مست و خفته و صغیر و مجنون فاقد اراده آزاد هستند از کیفر معاف میباشند.

ولی طرفداران مکتب نئوکلاسیک (۲) و مکتب تحقیقی (۳) با قبول اصل مختار بودن
 انسان در انجام اعمال و استدلال به اصل اراده و اختیار بشر، مجازات را لازم و عادلانه
 میدانند.

در اینجا هم مکتب واسطه و میانرو وجود دارد که همه پدیده‌ها، از آن جمله جرائم را،
 نه جبری و نه اختیاری بلکه مولود اصل «علت و معلول» میدانند و معتقد است که در صورت
 وجود عوامل معین دینی، اقتصادی، اجتماعی، اثری، تربیتی، فرهنگی، روانی، محیط
 معاشرت و کیفیات و دواعی ارتکاب، اعمال و جرائمی بوجود میآید که در صورت نبودن آن
 عوامل بوجود نمیآید یا لامحاله بآن شکل وجود پیدا نمیکرد.

شعر

در اشعار و ادبیات فارسی هم به دو فکر ناشی از اعتقاد به جبر یا اختیار

بر میخوریم:

در نوع اول شاعر معتقد است که انسان در انجام کارها مجبور است و بنا بر این مسئولیتی
 ندارد و در نوع دوم این معنی منعکس است که اعمال شخص نتیجه اراده و اختیار اوست و بنا بر این
 مسئولیت دارد.

از فکر جبر، آراء و عقائد دیگری مثل تسلیم بودن در برابر رنجها و تلخیها، رضا به

1- Determinisme

2- Néo - Classique

3- Positivisme

قضا و اعتقاد به سرنوشت، فاناتیسیم، اعتباری و تصویری بودن خوبیه‌ها و زشتی‌ها، بی‌اعتنائی به جهان و هرچه در اوست، خوش‌بینی، ارتباط پدیدده‌ها بهم پدیدآمده‌ها که اشعار بعضی از شاعران انباشته ازین مضامین است.

گر رنج پیشت آید و گه راحت ای حکیم

نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به‌آب زمزم و کوثر سیاهیش نزدود

اگر محول حال به‌بہانیان نه قضاست

چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

بلی قضاست بہرنیک و بد عنانکش خلق

دیدہ یوسف شناسی نیست در مصرو وجود

ورنه با این تیرگی زندان دنیا هم خوش است

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد

دل را بچنین غصہ دژم نتوان کرد

کارمن و تو چنانکه رای من و تست

پیوستہ است سلسلہ موجہا بہم

خود را شکستہ هر کہ دل ماشکستہ است

واصل ز حرف چون و چرا بستہ است لب

چون رہ تمام گشت جرس بی‌زبان شود

نفوذ فکر جبر در اشعار فارسی بہ چنان گزافہ و اغراق رسید کہ اگر کسی در مبداء خیر و شر یا نیک و بد جهان تسوری غیر از دستگاه آفرینش، میکرد حکم شرک را داشت . چنانکہ سعدی گفته:

در این، نوعی از شرک پوشیدہ هست

کہ زیدم بیازرد و عمرم بخت

گرت دیدہ بخشد خداوند امر

نبینی دگر صورت زید و عمر

جرم و کیفر جبری اینک آنچه در قلمرو قضا و زندگی مدنی فرد قابل توجه است اینست کہ

آنها کہ بہ نفی اختیار قائلند بہا نہ بدست گناہکاران و مجرمین میدهند کہ خود را در انجام جرم

غیرمسئول بشناسند و کیفر و قصاص را غیر عادلانه بدانند.

اما منطق جبری بودن اگر در «پدیده جرم» جاری است دلیل ندارد که در «پدیده کیفر» جاری نباشد. یعنی اگر مجرم مجبور از ارتکاب جرم است قاضی و محاسب نیز مجبور از مجازات و کیفر است.

باین ترتیب عقیده به مکتب جبری راه گریزی برای فرار از کیفر نیست.

در این موضوع، مولوی عارف و متفکر بزرگ، با آنکه در اساس معتقد به اصل اختیار

است و میگوید:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

موضوع جبری بودن جرم و جبری بودن کیفر را در شمار نفز چنین بیان کرده که اگر

مجرم با تمسک به عقیده جبر خود را معاف از کیفر میدانند حاکم و مجری مجازات نیز بهمان دلیل خود را مجبور از اجرای مجازات میدانند:

گفت دزدی شهنه را کای پادشاه آنچه کردم بود آن حکم الاه

گفت شهنه آنچه هم من میکنم حکم حق است ای دو چشم روشنم

کاین ز حکم ایزد است ای باخرد

حکم حق است اینکه اینجا باز نه

می نیاید نزد بقالی قبول

خون و مال و زن همه کردی سبیل

عذر آرد خویش را مضطر کند

دست من بستن ز بیم هیت است

از دکانی گر کسی تربی برد

بر سرش کوبی دو سه مشت گره

در یکی تره چو این عذر ای فضول

زین چنین عذر ای سلیم با نبیل

هر کسی پس سببت تو بسر کند

که مرا صد آرزو و شهوت است

و این حکایت دزد و صاحب باغ را، هم در این باب، بسیار استادانه و حکیمانه سروده

است :

می فشاند او میوه را از دانه سخت

از خدا شرمیت کو، چه میکنی

گر خورد خرما که حق کردش عطا

بخل بر خوان خداوند غنی

تا بگویم من جواب بوالحسن

میزدش بر پشت و پهلو چوب سخت

آن یکی بر رفت بالای درخت

صاحب باغ آمد و گفت ای دنی

گفت از باغ خدا، بنده خدا

عامیانه چه ملامت میکنی

گفت ای ای یک بیاور آن رسن

پس به بسنش سخت آندم بر درخت

میگشی این بیگنه را زار زار
میزند بر پشت دیگر بنده خوش
من غلام و آلت فرمان او
.....

گفت آخر از خدا شرمی بدار
گفت کز چوب خدا این بنده اش
چوب حق و پشت و پهلو آن او
گفت توبه کردم

وکالتنامه

« متن زیر صورت وکالتنامه است که از کتاب نفیس نفایس -
الفنون فی عرایس العیون تألیف محمد بن محمود آملی متوفی
۷۵۳ نقل میشود. »

هذا کتاب شرعی یفهم مضمونه انه وکل فی کمال عقله و صایب رایه عن وفور رغبة و صدق
ارادة فلان بن فلان بالتصرف فی املاکه و امواله و کل امر یجوز فیه و الاستنابة شرعاً کالبيع
عنه و الانتفاع له و قبض مائت و وثیبت له علی الناس قاطبة و استخلاص حقوقه و اثبات الحجج و
اقامة الدلائل بین یدی قضاة الاسلام و المصالحة بما یرده صواباً و اجارة املاکه و ادانة امواله
و اقراضه و الاستدانة و الاستقراض علیه عند مسیس الحاجة و کالرهن و الارتهان لثبوت الحقوق
و کالحوالة و الاحتمال و التعویض و الاستبدال و غیر ذلك من التصرفات الشرعية و جعل قوله و فعله
فی جمیع ذلك کقوله و فعله و رضی بما صدر و سیصدر منه له کان او علیه و قد ادار هذه الوكالة
بحیث لا یقبل سمة العزل و الاستبدال و لا یجری فیها احکام الرجوع و الابطال فتلقى الوکیل
المذکور هذا التوکیل بالقبول الشرعی و تقلد الامور الموكولة الی رایه و التزم الاقدام علی
ما یقتضیه شرط الדיانة و یرتضیه اهل الامانة و قد اتصل بصحة ما فی الكتاب من فاتحته الی
خاتمته حکم الحاکم اعلی الله امره و اشهد الوکیل و الموکل کلاهما بالمحکمی عنهما ضمنه
طائعتین راغبین فی تاریخ کذا.